

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که هم از صحیح ابن ابی یعفور و هم از روایات دیگری که دیروز به آن اشاره کردیم، استفاده می‌کنیم که آن عدالتی که شرعاً معتبر است و موضوع برای عناوینی مثل قاضی و مفتی و شاهد و امام جماعت قرار گرفته، به هیچ وجه عنوان ملکه معتبر نیست.

نکته‌ای که عرض شد این است که کسانی که قائل‌اند به اینکه عدالت عبارت از ملکه است، خوب از این روایاتی که دیروز خواندیم استفاده می‌شود که در عدالت همین مقدار که حسن ظاهر باشد کافی است، همین مقدار که مأمون باشد و حسن ظاهر داشته باشد، کافی است در بعضی از این روایات از جهت سند هم هیچ اشکالی ندارد و از روایات صحیح است.

حالا نسبت به خود ملکه اشکالاتی وجود دارد، چهار، پنج اشکال است که مرحوم شیخ انصاری (ره) هم در رساله عدالتشان آورده و جواب داده‌اند، که آن را هم ان شاء الله متعرض می‌شویم. منتها ببینیم که مرحوم شیخ (ره) با این روایات چه می‌کند؟ کسانی که قائل‌اند به اینکه عدالت عبارت از ملکه نفسانیه است، با این روایاتی که از آن استفاده می‌شود که عدالت همان حسن ظاهر است، چه می‌کنند؟

روایات دال بر عدم اعتبار ملکه

مثلاً در يك روايت هست كه «عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ شَهَادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ»، كفترباز است، «قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفُسْقٍ الْحَدِيثِ»، اگر معروف به فسق نباشد، شهادتش مورد قبول است.

در يك روايت ديگر هم هست كه «فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَ خَيْرًا الْحَدِيثِ»، «وَلَا بَأْسَ بِشَهَادَةِ الضَّيْفِ إِذَا كَانَ عَفِيفًا صَائِنًا»، كه همه اين روايات در همين باب چهل و يكم آمده است.

باز در روايت ديگر از امام صادق (عليه السلام) هست كه «قَالَ: مَنْ صَلَّى خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ خَيْرًا وَ أَجِزُوا شَهَادَتَهُ»، كسي كه در پنج وقت در نماز جماعت حاضر مي‌شود، گمان خير هم به او مي‌پریم، شهادت او را امضاء كنيد.

البته بعضی از این روایات، از نظر سند هم مشکل دارد، ولی در این روایات، روایات صحیح هم وجود دارد، مثلاً روایت دیگری

که هست از پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) که «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَاَعَدَّهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ»، کسی که با مردم ارتباط دارد، اما به مردم ظلم نمی‌کند، اگر حرفی می‌زند، دروغ نمی‌گوید، اگر وعده‌ای می‌دهد، خلف وعده نمی‌کند، كَانْ مِمَّنْ حَرَمَتْ غَيْبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ»، این عدالت و مروتش هم همین است.

کلام مرحوم شیخ (ره) در توجیه این روایات

مرحوم صاحب وسائل (ره) در باب چهل و یکم حدود بیست و سه روایت را نقل کرده، که مرحوم شیخ (ره) این روایات و این اخبار را به دو قسمت تقسیم کرده فرموده‌اند: از بعضی از این روایات استفاده می‌کنیم که عدالت يك صفت واقعی است و ظهور دارد در اینکه شهادت کسی را قبول کنیم، که دارای این صفت واقعی باشد، مثلاً آن تعبیر «اذا كان عفيفاً صائناً» را ایشان به همان صفت نفسانیه معنا کرده‌اند، بر خلاف آن معنایی که مرحوم آقای خوئی (ره) بیان کرده بودند که عفت «امتناع عما لا يحل» است و امتناع خارجی است و کاری به صفت نفسانیه ندارد.

اما از دسته دیگری از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که حسن ظاهر سبب می‌شود که حکم کنیم که شخصی عادل است، مثلاً از همین روایت «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَاَعَدَّهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانْ مِمَّنْ حَرَمَتْ غَيْبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ»، استفاده می‌شود که حسن ظاهر در حکم به عدالت کافی است.

بعد از بیان این مطلب فرموده‌اند: کسانی که قائل‌اند به اینکه عدالت عبارت از ملکه نفسانیه است، خوب می‌گویند که این حسن ظاهر طریق برای رسیدن به آن ملکه نفسانیه است، از کجا بفهمیم که در کسی ملکه نفسانیه وجود دارد یا نه؟ از راه همین حسن ظاهر می‌توانیم به این معنا برسیم.

نقد و بررسی استاد محترم بر کلام مرحوم شیخ (ره)

خوب در اینجا نکته‌ای که وجود دارد این است که در این روایاتی که خواندیم، طریق بودن را از کجا استفاده کنیم؟ وقتی در این روایات می‌گوید: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ»، که می‌گوید: همین عدالت است، اینکه بگوییم این حسن ظاهر طریق برای رسیدن به آن ملکه نفسانیه است، خوب آیا در این روایات می‌توانیم بگوییم که امام (علیه السلام) طریق برای آن ملکه نفسانیه را بیان می‌کند؟

انصافاً این بر خلاف ظاهر روایات است، به این معنا، این را هم ضمیمه بفرمایید که اجماع داریم که عدالت دارای دو ملاک نیست، یعنی هیچ فقیهی نگفته که از روایات استفاده می‌کنیم که عدالت دو ملاک دارد، يك ملاکش عبارت از همان هیئت راسخه فی النفس است و يك ملاکش هم عبارت از همین حسن ظاهر است.

پس ما می‌گوییم: اینکه بخواهیم حسن ظاهر را طریق برای رسیدن به آن ملکه نفسانیه قرار دهیم، این بر خلاف ظاهر روایات است، در کجای این روایت حسن ظاهر طریق هست برای اینکه شما پی ببرید به آن عدالتی که در نفس آن وجود دارد، از آن طرف دو ملاک هم نداریم، یعنی دو خصوصیت در این نیست، که بگوییم: دو ملاک جداگانه بر این عدالت داریم، لذا ناچاریم که بگوییم: بین عدالت و حسن ظاهر اتحاد وجود دارد و بین اینها اختلافی نیست.

عدم معقولیت کفایت حسن ظاهری در عدالت

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: خوب اگر بخواهیم حسن ظاهر را همین عدالت واقعی بدانیم و بگوییم: عدالت واقعی همین حسن ظاهر است، این اصلاً معقول نیست، چون این با فسق واقعی هم جمع می‌شود، اگر کسی ظاهرسازی کند، اما در باطن هم مرتکب فسق شود، این با فسق واقعی جمع می‌شود، که لازمه‌اش این است که شارع این شخص را هم عادل بداند و هم فاسق.

پاسخ استاد محترم از این اشکال

در اینجا نکته‌ای که وجود دارد و باید به آن توجه کرد این است که اساساً چه دلیلی داریم که در مواردی که عدالت معتبر است، عدالت واقعی معتبر باشد؟ آن مقداری که دلیل داریم این است به مفتی که می‌رسیم می‌گوییم: عدالت شرط است، در قاضی می‌گوییم: عدالت شرط است، در امام جماعت عدالت شرط است.

حال اگر ما بودیم و همین اشتراط، این اشتراط ظهور در واقعی بودن دارد، وقتی می‌گویند: يك کسی باید عادل باشد، این ظهور در این دارد که باید عدالت واقعی داشته باشد، اما روایاتی که مسئله حسن ظاهر را بیان می‌کند، می‌گوید: در شریعت عدالت ظاهری هم کافی است، البته مادامی که علم به باطن پیدا نکنید، یعنی اگر علم پیدا کردید که در خلوتش حرام مرتکب می‌شود، خوب هیچ کس نمی‌گوید که پشت سر این آدم می‌شود نماز خواند.

عدالت ظاهری فقط مقید است به اینکه علم به خلاف نداشته باشید، که اگر ما باشیم و این روایات حسن ظاهر، شارع عدالت ظاهریه را معتبر دانسته و می‌گوید همین مقدار عدالت است و کافی است، لذا این بحث «و لا یسئل عن ذنبه» مؤید است، حتی در آن روایت داشتیم که «و ان ارتکب ذنباً» یعنی اگر چه در واقع هم گناهی انجام می‌دهد و ما خبر نداریم، چون اگر ما خبر داشته باشیم دیگر فایده‌ای ندارد.

پس مرحوم شیخ(ره) یا کسانی که عدالت را به ملکه معنا کرده‌اند، يك چیزی را به عنوان اصل مسلم در نظر شریفشان قرار داده‌اند، که آقا آن چیزی که موضوع برای این موارد هست، عدالت واقعی است، بعد گفته‌اند که عدالت واقعی با همین مقدار ظاهر درست نمی‌شود، پس باید يك ملکه نفسانیه باشد، که انسان را از ارتکاب کبائر جلوگیری کند.

خوب عرض ما این است که از کجا می‌گویید که عدالت واقعی موضوع است؟ وقتی روایاتی که در حسن ظاهر آمده و عدالت را هم معنا کرده می‌بینیم، اینها می‌گویند: عدالت ظاهری کافی است، عدالت ظاهری هم يك قید دارد که علم به خلاف پیدا نکنید، که اگر علم پیدا کردید، دیگر این عدالت ظاهری به درد نمی‌خورد، اما مادامی که همین عدالت ظاهری هست، آثار عدالت بر آن بار می‌شود.

پس نکته اول این است که نمی‌توانیم از این روایات استفاده کنیم که حسن ظاهر طریق برای عدالت است، نکته دوم هم این است که اصلاً نمی‌پذیریم که آنچه موضوع واقع شده، عدالت واقعی است. بلکه اگر کسی گفت: عدالت واقعی موضوع است، این عدالت واقعی غیر از آن ملکه نفسانیه، چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

بحث را اگر بخواهیم جمع کنیم این می‌شود که اگر عدالت واقعی ملاک باشد، چاره‌ای نداریم که این حسن ظاهر را طریق قرار بدهیم، ولی وقتی می‌گوییم: عدالت واقعی موضوع نیست و به قرینه این روایات عدالت ظاهریه کافی است، پس همین حسن ظاهر کافی است.

احتمالات مرحوم شیخ(ره) در مراد از حسن ظاهر

اما اینکه مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: اگر مراد از حسن ظاهر همان عدالت واقعی است، این غیر معقول است، چون جمع بین عدالت و فسق می‌شود، خوب ما هم می‌گوییم: این غیر معقول نیست، چون ممکن است که کسی فی الواقع فاسق باشد، اما فی الظاهر عادل باشد و همین عدالت ظاهری هم کفایت می‌کند، برای اینکه شهادتش را قبول کنند، پشت سرش نماز بخوانند و ها‌کذا.

شیخ(ره) فرموده: اگر کسی بخواهد از این روایات حسن ظاهر را استفاده کند، حسن ظاهر با عدم فسق واقعی، عدالت است، یعنی مقیدش کرده می‌گوییم: اگر کسی ظاهراً خوب است و واقعاً فسق ندارد، این عنوان عدالت را دارد. فرموده‌اند: این بر خلاف آن ادله‌ای است که از آن ملکه نفسانیه را استفاده می‌کنیم.

خوب ما هم در جواب عرض می‌کنیم که آن ادله‌ای که دلالت بر ملکه نفسانیه می‌کرد، همه را خدشه کردیم، پس آنها را نمی‌توانید در اینجا به عنوان دلیل در مقابل ما قرار دهید.

احتمال سوم هم این است که بگویند: حسن ظاهر طریق به عدالت است، منتها طریق تعبیدی با عدم افاده ظن به ملکه، یعنی شارع حسن ظاهر را مثل بینه که طریق تعبیدی قرار داده، ولو مفید ظن هم نباشد، که بگوییم: حسن ظاهر طریقاً الی العدالة، ولو برای شما ظن به ملکه هم حاصل نشود، اما فرموده‌اند: اطلاقات این روایات مساعد با این معنا نیست و در این اطلاقاتی که در این روایات داشتیم، چنین قیدی نبود.

احتمال چهارم این است که فرموده‌اند: حسن ظاهر طریق است، اما مشروط به اینکه برای شما ظن به ملکه بیاورد، که این همان حرفی است که ما می‌زنیم، «فمرحباً بالوفاق».

اشکال استاد محترم بر مختار شیخ(ره) در اینجا

خوب در این روایاتی که در حسن ظاهر خواندیم، در هیچ کدام قید ظن به ملکه یا عدم ظن به ملکه نبود، تعجب این است که در احتمال سوم که می‌گوییم حسن ظاهر مقید به عدم افاده ظن است، شیخ(ره) بلافاصله می‌گوید: اطلاقات این روایات جلوی شما را می‌گیرد، خوب چرا در احتمال چهارم را این را نفرموده‌اند، این هم با اطلاقات این روایات سازگاری ندارد.

پس به این نتیجه می‌رسیم که از روایات حسن ظاهر، نه طریقیست استفاده می‌شود، که اینها طریق برای ملکه و عدالت است، نه از آن استفاده می‌کنیم که قیدی در آن وجود دارد، چون این روایات اطلاق دارد.

اشکال تخصیص روایات حسن ظاهر و جواب آن

بالاخره مرحوم شیخ(ره) هم در يك حیث و بیثی در اینجا قرار گرفته و آخر الامر فرموده‌اند که بعضی از این روایات اخص از دیگری است، یعنی همان دسته اول که در آنجا داشت که «ممن تثق بدینه و ورعه و امانته»، که آن روایات نسبت به حسن ظاهر اخص است، لذا این روایات را تخصیص می‌زند.

خوب جوابش این است که چرا روایت حسن ظاهر را حاکم بر آنها قرار ندهیم؟ در این روایات، دو دسته وجود دارد؛ يك دسته همین بود که خواندیم و خصوصیاتش بیان شد، اما در روایتی هم دارد که «ممن تثق بدینه و امانته»، که مرحوم شیخ فرموده:

این روایت مخصص این روایات حسن ظاهر می‌شود، در حالی که می‌توانیم بگوییم: این روایات حسن ظاهر حاکم بر آن روایات باشد.

این تتمه‌ای در کلام شیخ(ره) است، که برای اینکه دقیق‌تر این را بیان کنیم، تا این روایات حسن ظاهر را ببینیم که آیا دو دسته است یا نه؟ بعضی اخص است یا نه؟ یا بعضی حکومت دارد یا نه؟ بالاخره مرحوم شیخ(ره) در آخر در يك حیث و بیثی قرار می‌گیرند، که با این روایات چه کنند؟ که آخرین فرمایششان این است که فرموده‌اند: این روایات حسن ظاهر انصراف به غالب دارد، یعنی غالب این افرادی که «صلي الخمس في الجماعة»، ما وثوق به دین و امانت و ورع اینها داریم.

خوب این انصراف از کجا آمد؟ برای این ادعای انصرافی که مرحوم شیخ(ره) کرده وجهی نداریم، شما این رساله عدالت شیخ(ره) را ببینید، که این را ان شاء الله فردا جمع‌بندی کنیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين